

تبیین جامعه‌شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان^۱

محمدتقی ایمان (استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)

iman@shirazu.ac.ir

مجید موحد مجد (استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)

mmmajd@gmail.com

علی یار احمدی (دانشیار جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران)

yarahmadi@shirazu.ac.ir

گلاب شاه امانی (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران، نویسنده مسئول)

gulabshahamani0@gmail.com

چکیده

یکی از تمایزات فرهنگی و اجتماعی که در انسجام و پیوستگی جوامع بشری اثرگذار است، تفاوت‌های ناشی از روابط و مناسبات درون‌قومی و برون‌قومی یا همسازی اجتماعی بین اقوام است. این موضوع به این دلیل اهمیت دارد که هم در به‌وجودآمدن پیوستگی اجتماعی و هم در قرارگرفتن جامعه در وضعیت گسست و ستیز اجتماعی می‌تواند از نقش برجسته‌ای برخوردار باشد. پژوهش حاضر در همین راستا و با هدف تبیین جامعه‌شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان انجام شده است. روش تحقیق در این پژوهش پیمایش و ابزار گردآوری داده‌ها پرسشنامه است. جامعه آماری این مطالعه، افراد بزرگسال بازه سنی ۲۰ تا ۵۰ سال شهر کابل بودند که از چهار قوم عمدۀ و بزرگ پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک انتخاب شده‌اند. حجم نمونه ۱۰۵۵ نفر بود که با روش نمونه‌گیری

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری رشته جامعه‌شناسی در دانشگاه شیراز در سال ۱۳۹۹ با موضوع «تبیین جامعه‌شناختی همسازی اجتماعی گروه‌های قومی در افغانستان» است.

تصادفی خوشه‌ای چندمرحله‌ای انتخاب شد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بین حمایت اجتماعی ($r = 0/414$) و احساس محرومیت نسبی ($r = -0/160$)، اعتماد اجتماعی ($r = 0/083$)، مشارکت اجتماعی ($r = 0/25$)، تعلق اجتماعی ($r = 0/212$)، بی‌تفاوتی اجتماعی ($r = -0/177$)، مدارای اجتماعی ($r = 0/413$) و فاصله اجتماعی ($r = -0/233$) با همسازی اجتماعی همبستگی معناداری وجود دارد. تجزیه و تحلیل معادلات ساختاری نشان داد که محرومیت نسبی، بیشتر تأثیر غیرمستقیم دارد تا تأثیر مستقیم. تأثیر مستقیم محرومیت نسبی بر همسازی اجتماعی برابر با $-0/004$ و تأثیر مستقیم برابر با $-0/101$ است. همچنین تأثیر مستقیم مشارکت اجتماعی برابر با $0/084$ ، اعتماد اجتماعی برابر با $0/086$ ، تعلق اجتماعی برابر با $0/201$ ، حمایت اجتماعی برابر با $0/326$ ، مدارای اجتماعی برابر با $0/126$ ، بی‌تفاوتی اجتماعی برابر با $-0/276$ و فاصله اجتماعی برابر با $-0/202$ است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که نبود احساس محرومیت نسبی، مشارکت اجتماعی، تعلق اجتماعی و اعتماد اجتماعی بین اقوام و گروه‌های گوناگون در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان می‌تواند به شکل‌گیری تعاملات و ارتباطات اجتماعی بین آنها منجر شود و زمینه همسازی اجتماعی اقوام و فقدان واگرایی قومی را به همراه داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: همسازی اجتماعی، تکرر قومی، احساس محرومیت اجتماعی، بی‌تفاوتی اجتماعی، مشارکت اجتماعی.

۱. مقدمه

از دیرباز اندیشمندان قدیم همچون مارکس، وبر، پارسونز و ... دربارهٔ زمینه‌ها و عناصر همسازی، همگرایی و انسجام اجتماعی فرهنگی بحث و نظریه‌پردازی کرده‌اند. آن‌ها در پاسخ به این سؤال که چگونه می‌توان مردم را یکدل و یک‌زبان کرد، به‌نحوی که مردم یا اعضای جامعه کمتر با هم منازعه و کشمکش و ستیز داشته باشند و ضمن هماهنگی بیشتر و بهتر یکدیگر را در امور فرهنگ معنوی و هویت اعتقادی و ارزش‌های انسانی و اخلاقی همراهی و پشتیبانی کنند، بحث کرده‌اند. امروزه نیز این پرسش اساسی پرسش مشترک اندیشمندان علوم

اجتماعی به‌ویژه فلاسفه و جامعه‌شناسان است از سوی دیگر، ایمل دورکیم از بنیان‌گذاران جامعه‌شناسی معتقد است که یکی از اصلی‌ترین وظایف جامعه‌شناسی که می‌توان گفت اصلی‌ترین وظیفه نیز است، تبیین و توضیح عوامل و مکانیسم‌هایی است که در یک جامعه انسجام اجتماعی را به وجود می‌آورند؛ بر این اساس، به عقیده وی، در جوامع صنعتی ماهیت این عوامل با جوامع پیشین متفاوت است و عواملی که انسجام اجتماعی را در جامعه به وجود می‌آورند، تغییر می‌کنند؛ بر این مبنای باید جامعه‌شناس به بررسی و تبیین این مکانیسم و عوامل پردازد (دورکیم، ۱۳۹۴، ص. ۹۳).

همسازی عبارت است از تلاش برای رفع اختلاف از طریق پذیرفتن منافع همدیگر در جوامعی که در آنها کنش‌های متقابل گسسته غلبه دارند. مفهوم «همسازی و سازش» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این جوامع از یک سو بینش مادی‌گرایی و شخصیت «سودمحور» افراد را به رقابت، مسابقه و ستیز سوق می‌دهد و از سوی دیگر، منافع مادی افراد همکاری را در بین آنها ایجاد می‌کند. فشار این دو عامل موجب بروز نوع خاصی از کنش‌های اجتماعی می‌شود که جامعه‌شناسان آن را «همسازی» نامیده‌اند. همسازی گاه در سطح برابر انجام می‌گیرد؛ یعنی هر دو طرف از برخی منافع خود صرف‌نظر می‌کنند و گاه یکی خواست خود را بر دیگری تحمیل می‌کند (اوجی بوآ، ۱۹۹۷، ص. ۸۶).

نخستین صورت همسازی «سازش» یعنی نزدیک‌شدن دو طرف اختلاف به یکدیگر است. صورت دیگر، توافق یا مصالحه یعنی سازش باطنی و کم‌وبیش کامل است. اگر توافق پس از اختلافی شدید یا طولانی رخ دهد، «آشتی» نام می‌گیرد و وقتی سازش و توافق دست ندهد، ممکن است دو طرف اختلاف به‌ناچار وجود یکدیگر را تحمل کنند. این تحمل متقابل را «مدارا یا تحمل» می‌خوانند. همسازی اجتماعی یکی از اصلی‌ترین عوامل درباره‌شناخت فرهنگ غالب در جامعه و همچنین چپستی مابه‌ازای ساختار اجتماعی است. این ویژگی

1. Δυρκηειμ

2. Ejobowah

همواره به گونه‌ای نامحدود در امور سیاسی-فرهنگی و روندهای اجتماعی رخ می‌دهد. هنگامی که به این موضوع مهم توجه شود، همسازی اجتماعی آشکار می‌شود و فرصت‌های زندگی و زیست باهم شکل می‌گیرند (هارویتز^۱، ۱۹۸۵، ص. ۲۲۵).

در این تحقیق متغیرهایی نظیر فاصله اجتماعی، مدارای اجتماعی، احساس محرومیت اجتماعی، اعتماد اجتماعی، حمایت اجتماعی، بی‌تفاوتی اجتماعی و مشارکت اجتماعی متغیرهای مستقل در نظر گرفته شده‌اند و رابطه‌شان با همسازی اجتماعی سنجیده می‌شود که آیا این متغیرها بر همسازی اجتماعی تأثیر خواهند داشت یا خیر؟ بدون شک همسازی یک مسئله اجتماعی است و در تمام جوامع وجود دارد. در اینجا تلاش می‌شود برای همسازی استدلال جامعه‌شناختی ارائه شود؛ یعنی بررسی همسازی اجتماعی در زمینه‌های مختلف اجتماعی. با نگاه جامعه‌شناختی به مسئله است که رابطه میان همسازی اجتماعی و قوم‌مداری برقرار می‌شود. پیش فرض این است که قوم‌مداری سبب تضاد اجتماعی می‌شود و تا زمانی که مسئله قوم‌مداری به‌عنوان یک عنصر فرهنگی حل نشود، تضاد اجتماعی برطرف نمی‌شود و همسازی اجتماعی شکل نمی‌گیرد؛ بنابراین در این تحقیق سعی خواهد شد عوامل مهمی که همسازی اجتماعی را در جامعه افغانستان تقویت می‌کنند، تبیین شوند تا فرایند مدارا و تساهل و زیست باهمی به وجود آید و این جامعه از حالت نابسامان به سوی سامانندی مطلوب پیش رود. در این پژوهش تلاش می‌شود چگونگی تقویت همسازی اجتماعی و مدلی به‌منظور کاهش تضادها اجتماعی ارائه شود.

فرایند قوم‌گرایی در افغانستان احتمالاً پیشینه‌ای طولانی‌تر از تشکیل جغرافیایی به نام افغانستان دارد، اما از تشکیل حکومت ابدالی‌ها در سال ۱۷۴۷ میلادی با محوریت قبایل پشتون تا محوریت قومیت در ساختار قدرت سیاسی در دوره امیر عبدالرحمان در دو دهه آخر قرن نوزدهم و تا جنگ قدرت بین اقوام در یک دهه پیش، تحولات بسیاری در قومیت و پدیده قدرت روی داده است، ولی هنوز این رابطه بحث‌انگیز و چالش‌زاست (انصاری، ۱۳۹۵، صص.

1. Horowitz

۳۱۵-۳۲۴). در تاریخ افغانستان، حکمای پشتون همواره کوشیده‌اند قدرت خود را بر سایر گروه‌ها تثبیت کنند. این فرایند با محوریت فرهنگ سیاسی پشتون‌والی و کنارزدن سایر اقوام از سیاست و حکومت گردش پیدا کرده است. سیاست تثبیت هویت پشتون‌ها در کشور از زمان تأسیس افغانستان تاکنون می‌تواند مشاهده شود، اما در دوره‌های گوناگون شکل‌های مختلفی به خود گرفته است (مارزدن، ۱۳۹۷، صص. ۴۵-۴۸). در افغانستان قوم‌گرایی به دو مرحله تقسیم می‌شود: یکی تعصب قومی در برابر اقوام دیگر که پیشینه‌اش به دوران احمدشاه ابدالی تا امیر حبیب‌الله بازمی‌گردد؛ دوم تعصب درون‌قومی که سابقه‌اش به دوران امان‌الله خان بازمی‌گردد. در دور اول، فرهنگ سیاسی پشتون‌والی می‌کوشید استیلای خود را بر سایر اقوام تسری بخشد، اما در دور دوم کوشیده شد استیلای ابدالی‌ها بر سایر طائفه‌ها و عشیره‌های پشتون تثبیت شود (اوانز^۱، ۲۰۰۲، ص. ۶۳). لازم است یادآوری شود که در دوره‌های مختلف تاریخی مسئله قوم‌گرایی با ایدئولوژی‌های متفاوت آمیخته شده است، برای مثال، پس از به قدرت رسیدن حزب دموکراتیک خلق در افغانستان، تثبیت قدرت پشتون‌ها از مجرای جناح خلق در مقابل سایر جناح‌های مارکسیستی چون پرچم، ستم ملی و ... اتفاق افتاد (شفایی، ۱۳۹۸، صص. ۳۱۲-۳۱۵).

جامعه افغانستان جامعه‌ای متشکل از اقوام گوناگون است که این تنوع قومی در بستر تاریخ معاصر افغانستان همیشه چالش‌برانگیز بوده است و در مقاطع زمانی نیز این قوم‌ها در زمینه منابع اقتصادی و سیاسی با هم مشکل داشته‌اند. احساس می‌شود که نخبگان فکری جامعه ما رسالت دارند راهکارهایی را جست‌وجو کنند که امکان همسازی اجتماعی میان این قومیت‌ها را تقویت کنند و فرایند وحدت ملی را در پرتوی دولت ملی ترسیم کنند. در این پژوهش قصد داریم اثرهای منفی و مثبت متغیرهایی را که پیش‌تر ذکر شد، بر همسازی اندازه‌گیری کنیم تا مدلی استخراج شود که همه کشمکش‌های اجتماعی را کاهش دهد و مدارا، تساهل و همسازی اجتماعی را تبیین کند.

۲. مبانی نظری تحقیق

۱.۲. پیشینه تحقیق

افغانستان از نظر تحقیقات اجتماعی یک جامعه بکر و نو است که به تحقیقات زیاد نیاز دارد تا درباره موضوعات گوناگون شناخت مطلوب تر و عمیق تری حاصل شود. از سوی دیگر، با توجه به تحولات سیاسی اجتماعی که در چند دهه گذشته در این کشور اتفاق افتاد، زمینه انجام شدن تحقیقات علمی محدود شده است. همچنین این کشور از جنگ داخلی به سمت یک جامعه نیمه باثبات گام برداشته است. با توجه به این وضعیت، در این جامعه تحقیقات اندکی انجام شده است؛ بر این اساس، پژوهش حاضر پژوهشی جدید در زمینه همسازی اجتماعی در افغانستان خواهد بود.

نقدی، احمدی و سلطانی عزت (۱۳۹۲) پژوهشی با عنوان «بررسی جامعه‌شناختی میزان همگرایی قومیت‌های (فارس، ترک، لر) استان همدان» انجام داده‌اند. از جمله مهم‌ترین نتایج این تحقیق، شناخت مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار بر همگرایی قومی شامل میزان سرمایه اجتماعی، میزان پذیرش اصول شهروندی، میزان رضایتمندی از زندگی، میزان مشارکت در امور اجتماعی و سیاسی، سن، وضعیت فرهنگی و ارتباطی افراد، میزان احساس محرومیت نسبی و میزان دسترسی به رسانه‌های ارتباطی و نبود ارتباط بین وضعیت تأهل، وضعیت اشتغال و خاستگاه اجتماعی افراد با میزان همگرایی قومی آنان بود. همچنین نتایج تحلیل مسیر بیانگر تبیین مقدار ۰/۸ از میزان همگرایی قومی توسط متغیرهای تأثیرگذار یادشده بود.

بهشتی و رستگار (۱۳۹۲) پژوهشی با عنوان «تبیین جامعه‌شناختی مدارای اجتماعی و ابعاد آن در بین اقوام ایرانی» انجام داده‌اند. یافته‌ها نشان داد که متغیرهای قومیت، جامعه‌پذیری قومی، قوم‌مداری و سرمایه فرهنگی، بر مدارای اجتماعی افراد تأثیر می‌گذارند. همچنین قوم‌مداری و جامعه‌پذیری قومی ارتباطی معنادار و منفی با مدارای اجتماعی دارند. براساس یافته‌های این پژوهش، میزان مدارای اجتماعی در بین اقوام ایرانی به مقدار ۲/۷۶، کمی بیشتر از سطح میانگین (در دامنه ۱ تا ۵) است. میزان قوم‌مداری در بین اقوام مطالعه‌شده بیشتر از

سطح میانگین است و اقوام در مدارا و پذیرش یکدیگر تفاوت معناداری باهم ندارند. سرور، موسوی و باقری کشکولی (۱۳۹۳) پژوهشی با عنوان «تحلیل رابطه سرمایه اجتماعی و احساس همگرایی قومی در شهر ارومیه (مطالعه موردی: قوم کرد و ترک)» انجام داده‌اند. یافته‌ها نشان داد که همگرایی بین اقوام تا حد زیادی کم است. همچنین رابطه معناداری بین سرمایه اجتماعی و همگرایی قومی وجود دارد و سرمایه‌های اجتماعی از جمله متغیرهایی هستند که تأثیر مثبتی بر همگرایی بین قومی دارند.

فرهمنند، سعیدی مدنی و سهندی خلیفه کندی (۱۳۹۴) تحقیقی با عنوان «مطالعه تطبیقی انسجام اجتماعی بین دو قومیت آذری و کرد» انجام داده‌اند. نتایج نشان داد که بین انسجام اجتماعی به عنوان متغیر وابسته و عدالت اجتماعی، وسایل ارتباط جمعی، تحصیلات، شغل، درآمد و سن رابطه معنادار وجود دارد. نتایج آزمون تی مستقل مؤید آن بود که قوم آذری در مقایسه با قوم کرد میزان انسجام اجتماعی بیشتری دارد. تحلیل چندمتغیره نشان داد که متغیرهای عدالت اجتماعی، رسانه خارجی، رسانه داخلی و سن توانستند ۲۲ درصد از تغییرات متغیر میزان انسجام اجتماعی بین دو قوم را تبیین کنند.

دعاگویان و عبدالرحمانی (۱۳۹۶) پژوهشی با عنوان «نقش رسانه‌ها در گسترش درگیری‌های قومی مناطق مرزی ف. ا. استان آذربایجان غربی (۱۳۹۳)» انجام داده‌اند. نتایج نشان داد که عوامل متعددی در ایجاد و آسیب‌زایی درگیری به دلیل تنوع و تکثر قومی در منطقه وجود دارد که به نظر متخصصان زیادی رسانه‌های جمعی نقش برجسته‌ای در آن ایفا می‌کنند. علاوه بر آن، تبلیغات گسترده سیاسی حاکم بر شبکه‌های ماهواره‌ای، بزرگ‌نمایی و برجسته‌کردن (رسانه‌ای) فقر، محدودیت‌ها و اصلی‌ترین عواملی هستند که برخی اقوام نقش مهمی در به وجود آمدن این وضعیت داشته‌اند.

معدنی و قربانی‌ریک (۱۳۹۶) پژوهشی با عنوان «عوامل اجتماعی مؤثر بر هم‌زیستی گروه‌های قومی در تالش» انجام داده‌اند. نتایج نشان داد که عوامل زیر در شکل‌گیری هم‌زیستی گروه‌های قومی در تالش، مؤثرند: تجربه حوادث سیاسی مشترک در طول تاریخ، روابط مبادله

اجتماعی، خویشاوندی، اقتصادی، فرهنگی و...، تقسیم کار براساس تخصص‌های افراد به‌منظور رفع نیازهای اقتصادی-اجتماعی، تماس فرهنگی-اجتماعی، نقش سیاست دولت، اجتماعی شدن افراد در جامعه متنوع قومی، مشارکت گروه‌های قومی در ساخت جامعه در عین پابندی به آیین‌های خاص قومی.

مصطفی^۱ (۲۰۰۹) در پژوهشی با عنوان «همسازی اجتماعی در میان دانشجویان با هویت‌های قومی مختلف در دانشگاه‌های منتخب مالزیایی در مالزی: پیمایشی پیرامون فضای اجتماعی در محوطه دانشگاه» به این نتیجه دست یافت که محیط دانشگاه و کنش‌های متقابل گروه‌های قومی در آن رابطه‌ای مثبت با همسازی اجتماعی دارند. در این تحقیق، هر گویه با توجه به چهار بعد وحدت یا تفاوت نژادی شامل همسازی، فرهنگ‌پذیری، یکسان‌سازی و ادغام‌سازی سنجیده شد؛ مثلاً در سطح همسان‌سازی، گویه‌های آزمون‌شده مثل (من به باورها و تفاوت‌های فرهنگی دیگر گروه‌های قومی احترام می‌گذارم) با همسان‌سازی رابطه مثبت دارد. این رابطه معناداری در سه سطح دیگر نیز وجود دارد.

لارنس^۲ (۲۰۱۱) در تحقیقی با عنوان «تأثیر تنوع قومی و نامطلوبیت اجتماعی بر پیوستگی اجتماعی: یک تحقیق چندسطحی سرمایه اجتماعی و روابط بین‌قومی در بین جوامع انگلیسی» انجام داد. وی به این نتیجه رسیده است که در مجموع موقعیت اقتصادی-اجتماعی پایین (تحصیلات، درآمد، شغل، مالک خانه نبودن و بیکاری) پیش‌بین و مبین سرمایه اجتماعی پایین است. با استفاده از شاخص تفاوت یا تنوع متقابل سیمپسون مشاهده شد وقتی سطح ناهمگنی قومی افزایش می‌یابد، سطح گزارش‌شده سرمایه اجتماعی در یک اجتماع کاهش می‌یابد. نامطلوبیت اجتماعی نیز تأثیر معنادار منفی بر سرمایه اجتماعی دارد و نیز با کنترل نامطلوبیت اجتماعی، اثر منفی تنوع قومی تقریباً نصف می‌شود. به‌هرحال، تنوع و تفاوت تأثیر منفی بر سرمایه اجتماعی را نشان می‌دهد. همچنین مشاهده شد که با افزایش رفت‌وآمد مشارکت

1 . Mustapha

2 . Laurence

کنندگان، سطح گزارش سرمایه اجتماعی نیز کاهش می‌یابد. با تکرار این آزمون روی تساهل، چنین دریافت شد که افزایش تفاوت اجتماعی بر تساهل، اثر مثبت اما غیرمعنادار دارد. همچنین با کنترل نامطلوبیت اجتماعی در سطح اجتماع، تفاوت و تنوع تأثیر مثبت معنادار بر تساهل دارد.

کانامارو یوجی^۱ (۲۰۱۴) پژوهشی با عنوان «همسازی اجتماعی و دموکراسی در کشورهای چندملیتی: مطالعه تطبیقی مالزی و سنگاپور» انجام داده‌اند. نتایج نشان داد که در کشورهای مالزی و سنگاپور همسازی اجتماعی چگونه رخ داده است. در مالزی همسازی اجتماعی با رویکرد پیوندی اتفاق افتاده است. در رویکرد پیوندی در تمام مسائل اجتماعی از جمله تشکیل دولت، مسئله سهمیه اقوام، احزاب قومی، سیاست قومی و حکومت ائتلافی مطرح است؛ در حالی که در سنگاپور، همسازی اجتماعی با روش رویکرد ادغامی اتفاق افتاده است؛ یعنی این رویکرد گروه‌های قومی را توسط نهادها به نفع حزب بزرگ و چندملیتی یکجا می‌کند. شیتز^۲ (۲۰۱۵) پژوهشی با عنوان «قومیت و بازسازی سیاسی افغانستان» انجام داده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که تقریباً همه سیاست‌گذاران، روزنامه‌نگاران و محققان شکاف‌ها و گروه‌های قومی را خطوط غالب منازعه در افغانستان می‌دانند. آنچه نایده گرفته می‌شود، این واقعیت است که با وجود قومی شدن منازعه، قومی شدن مردم افغانستان با شکست مواجه شده است

گراهام^۳ (۲۰۱۸) تحقیقی با عنوان «نژاد، قومیت و سازگاری اجتماعی نوجوانان» انجام داده است. این پژوهش با هدف ارائه یک برنامه درباره مزایای روانی-اجتماعی تنوع نژادی/قومی در مدارس راهنمایی شهری انجام شده است. وی به این نتایج دست پیدا کرد که تنوع نژادی و قومی می‌تواند از سلامت روان دانش‌آموزان، نگرش بین‌گروهی و سازگاری مدرسه از طریق

1 . Yuji

2 . Schetter

3. Graham

سه مکانیسم واسطه بهره‌مند شود: (الف) شکل‌گیری و نگهداری از دوستی‌های بین‌قومی، (ب) رشد هویت‌های پیچیده اجتماعی و (ج) کاهش آسیب‌پذیری درک‌شده. در پایان گراهام به این نتیجه رسید که تنوع قومی بیشتر در مدرسه می‌تواند بسیاری از چالش‌های هنجاری دوره نوجوانی را حل کند.

بلاسکو^۱ و زاخورف^۲ (۲۰۲۰) پژوهشی با عنوان «نژاد و قومیت ترکیبی در سوئد: یک تحلیل جامعه‌شناختی» انجام دادند. در این پژوهش به این نتایج دست پیدا کردند که ویژگی بارز جامعه سوئد این است که ناهمگونی نژادی فقط از نظر آمیختگی با سوئدی‌ها اندازه‌گیری می‌شود. آنچه «نژاد ترکیبی» را یک گروه جداگانه در سوئد تبدیل می‌کند، فرضیه ادغام در جامعه سوئدی است و از افرادی تشکیل شده است که به این شیوه تعیین شده‌اند؛ آن‌ها همراه با موقعیت واسطه‌ای در سلسله‌مراتب اجتماعی بین سفیدبودن سوئدی‌ها و سیاه‌بودن ساختاری مهاجران و فرزندان آن‌ها قرار دارند.

بر این اساس می‌توان گفت مطالعات اندکی درباره همسازی اجتماعی اقوام در کشورهای مختلف انجام شده است؛ برای مثال می‌توان به مطالعاتی اشاره کرد که در کشورهای آسیای شرقی مثل مالزی و سنگاپور انجام شده است. این مطالعات را پژوهشگرانی همچون مصطفی (۲۰۰۹) و کانامارو یوجی (۲۰۱۴) انجام داده‌اند. در این پژوهش‌ها دریافتند که محیط دانشگاه و کنش‌های متقابل گروه‌های قومی در آن، رابطه مثبت با همسازی اجتماعی دارد؛ بنابراین می‌توان گفت این مطالعات اندک درباره همسازی در بافت جامعه دانشگاهی انجام شده‌اند و کمتر پژوهشی درباره عامه مردم انجام شده است. همچنین می‌توان گفت در کشورهای چندقومی مثل افغانستان و کشورهای مانند آن نیاز هست که مطالعات متعددی انجام شود که خلأ این موضوع واضح و کاملاً محسوس و آشکار است. از سوی دیگر، علاوه بر اینکه مطالعاتی انجام نشده است، نوع سیاست‌گذاری‌هایی که انجام شده است نیز بدون پشتوانه نظری و مطالعاتی بوده است.

1. Blasko

2. Zakharov

۲.۲. چارچوب نظری تحقیق

با توجه به اهمیت چارچوب نظری در پژوهش‌های کمی، اینکه متغیرهای زیادی در پژوهش حاضر شناسایی شده‌اند و همچنین اینکه تحقیقات زیادی درباره موضوع این پژوهش وجود ندارد، سعی شده است از چارچوب نظری ترکیبی استفاده شود. شایان ذکر است که نظریه‌های استفاده‌شده در چارچوب نظری به لحاظ پارادایمی در یک پارادایم یعنی پارادایم اثباتی قرار دارند و برای تدوین چارچوب نظری ترکیبی تغییر یا ترکیب پارادایمی صورت نگرفته‌اند.

یکی از نظریه‌هایی که در تدوین چارچوب نظری و ترسیم مدل نظری استفاده شده است، نظریه هارویتز^۱ درباره همسازی اجتماعی است. این نظریه پرداز مطالعات زیادی درباره همسازی اجتماعی در کشورهای مختلف و به‌خصوص در کشورهای آفریقایی و در بین اقوام مختلف در کشورهای آفریقایی (هارویتز، ۱۹۸۵) انجام داده است. این نظریه پرداز معتقد است برای کنترل و حل انواع مسائل اجتماعی در کشورهای مختلف و به‌خصوص کشورهای آفریقایی، ترویج همسازی اجتماعی بین اقوام در این کشورها از اهمیت زیادی برخوردار است (هارویتز، ۱۹۹۱). این نظریه پرداز همسازی را به این صورت تعریف می‌کند: تلاش برای رفع اختلاف از طریق پذیرفتن منافع همدیگر در جوامعی که در آن‌ها کنش‌های متقابل گسسته غلبه دارند (اوجی بوا، ۱۹۹۷، ص. ۴۸). هارویتز درباره همسازی معتقد است همسازی اجتماعی در کشورهای مختلف چند صورت دارد که می‌توان به سه نمونه از این صورت‌های مختلف همسازی اشاره کرد: سازش، توافق یا مصالحه و آشتی. این نظریه پرداز برای نشان دادن انواع صورت‌های همسازی اجتماعی به متغیرهای تأثیرگذار زیادی اشاره می‌کند که از جمله می‌توان به مدارای اجتماعی اشاره کرد؛ بنابراین می‌توان گفت جامعه افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نیست و انواع صورت‌های همسازی اجتماعی را می‌توان در این جامعه مشاهده کرد. از سوی

1 . Horowitz

2 . Ejobowah

دیگر، همچنان که در مدل ترسیم شده نیز مشاهده می‌شود، یکی از متغیرهایی که احساس می‌شود طبق نظر هارویتز تأثیر زیادی بر همسازی اجتماعی دارد، مدارای اجتماعی بین اقوام است. همچنین آلپورت^۱ (۱۹۵۴) مطالعات زیادی درباره مزایا و پویایی همسازی اجتماعی و تعاملات بین قومی و نژادی انجام داده است. وی از طریق مجموعه مطالعات نشان داده است که تعامل چندجانبه می‌تواند به شکل‌گیری نتایج مثبت منجر شود، اما اینکه چه کسانی بیشتر از این تعامل سود می‌برند، به وجود شرایط مناسب بستگی دارد. بدون این شرایط، تماس و ارتباطات بین قومی حتی ممکن است به افزایش تعصبات نژادی منجر شود. به عقیده وی، در صورت وجود شرایط مناسب، تماس بین گروهی موجب کاهش پیش‌داوری خواهد شد. آلپورت شرایطی چهارگانه را مطرح می‌کند: ۱- موقعیت برابر میان گروه‌ها، ۲- نداشتن رقابت میان گروهی و مشارکت گروهی، ۳- اهداف مشترک و ۴- هدایت و حمایت تماس از بالا. در این نظریه چهار فرایند اتفاق می‌افتد که با برقراری تماس موجب تغییر نگرش به گروهی دیگر می‌شود: ۱- آموختن درباره گروه‌های خارج، ۲- تغییر رفتار، ۳- ایجاد وابستگی‌های مؤثر و ۴- بازاندیشی درون گروهی.

همچنین از نظریه دیوید مایر^۲ برای تدوین چارچوب نظری استفاده شده است. این نظریه پرداز تحقیقات زیادی درباره تعصب قومی انجام داده است و به شناسایی عوامل متعددی که بر میزان افزایش و کاهش تعصبات قومی تأثیرگذار هستند، پرداخته است. به صورت خلاصه می‌توان به چند تا از این عوامل اشاره کرد که بر همسازی اجتماعی اقوام در کشور افغانستان نیز تأثیر زیادی دارند؛ از جمله می‌توان به میزان نابرابری‌های اجتماعی یا میزان احساس نابرابری اجتماعی، نوع مذهب گروه‌های مختلف، میزان تعلق درون گروهی و برون گروهی، حمایت نهادی و منابع احساسی تعصب اشاره کرد (احمدی، ۱۳۸۳، ص. ۲۱۱)؛ بر این اساس می‌توان این عوامل را به دو قسمت تقسیم کرد که بخشی به فاصله اجتماعی بین اقوام

1 . Allport

2 . David Meyer

مربوط‌اند و برخی دیگر از عوامل به بی‌تفاوتی اجتماعی مربوط‌اند؛ از این رو می‌توان گفت طبق نظریه دیوید مایر دو متغیر فاصله اجتماعی و بی‌تفاوتی اجتماعی بر همسازی اجتماعی بین اقوام در کشور افغانستان تأثیرگذار هستند. با توجه به این نظریه، این دو متغیر در مدل ترسیم‌شده نیز آورده شده‌اند. از سوی دیگر، طبق نظریه هارویتز و دیوید مایر می‌توان به صورت غیرمستقیم به این نتیجه دست پیدا کرد که بین سه متغیر مدارای اجتماعی، فاصله اجتماعی و بی‌تفاوتی اجتماعی رابطه متقابل وجود دارد.

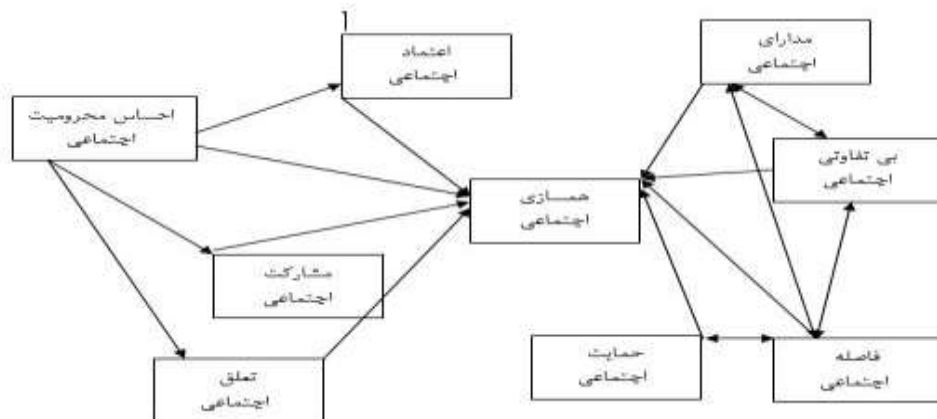
یکی دیگر از نظریه‌هایی که اهمیت زیادی در تبیین همسازی اجتماعی یا شکاف‌های و اعتراضات بین‌قومی دارد، نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر^۱ است. براساس نظریه محرومیت، شکاف قومی یا ناهمسازی بین‌قومی هنگامی شدت می‌گیرد که یکی از این اقوام یا گروه‌ها به این نتیجه برسند که بنا به دلایلی از امکانات موجود یا آنچه مورد انتظارشان است، کمتر از آنچه حق آن‌هاست، دریافت می‌کنند (گر، ۱۳۸۸) و بقیه اقوام و گروه‌ها از سهم بیشتری برخوردارند و احساس می‌کنند نسبت به حقوقی و امکاناتی که باید داشته باشند، اجحاف شده است. برای رسیدن به این اهداف و امکانات از استراتژی‌های زیادی استفاده می‌کنند که یکی از این استراتژی‌ها توسل به خشونت و شورش است؛ بر این اساس می‌توان گفت این قوم یا گروه برای دست‌یافتن به حقوق و منافع بیشتر یا تسکین سرخوردگی ناشی از محرومیت، به پرخاشگری و خشونت سیاسی متوسل می‌شوند. طبق نظریه محرومیت نسبی می‌توان دریافت مسئله تبعیض و محرومیت یک جنبه عینی و یک جنبه ذهنی دارد. هر دوی این جنبه‌ها برای ثبات نظم در جامعه از اهمیت زیادی برخوردارند (احمدوند، ۱۳۹۵، ص. ۷) و اگر هر دوی این جنبه‌ها در بین اقوام در کشورهای چندقومی احساس نشود، میزان همسازی و تعاملات بین‌قومی به تبع آن افزایش پیدا می‌کند. از سوی دیگر می‌توان به این نتیجه رسید که بین احساس محرومیت و احساس تبعیض رابطه متقابل وجود دارد؛ احساس تبعیض باعث افزایش انتظارات افراد جامعه قومی و بعد افزایش احساس محرومیت نسبی می‌شود. افزایش

1 . Ted Robert Gurr

این دو عامل نیز به تقویت هویت قومی درون قومی و فقدان تعامل بین قومی و در نتیجه ناهمسازی اجتماعی بین قومی منجر می شود (شورت^۱، ۲۰۱۸، صص. ۳۷-۳۹)؛ بنابراین براساس نظریه محرومیت نسبی می توان گفت در جوامعی که احساس محرومیت اجتماعی بیشتری احساس شود، آن جامعه مستعد انواع آسیب های اجتماعی از جمله انواع خشونت ها، شورش ها و ... است. این نظریه پرداز اعتقاد دارد در چنین جوامعی انسجام و همبستگی و تعامل اجتماعی هم در بین افراد و هم در بین اقوام به میزان زیادی کاهش پیدا می کند؛ یعنی اگر در چنین جوامعی یا در بین گروه و قوم خاصی از این جامعه، احساس محرومیت اجتماعی زیادی وجود داشته باشد، باعث می شود میزان تعاملات و انسجام اجتماعی این گروه یا قوم کاهش پیدا کند. به صورت خلاصه می توان گفت هرچه میزان احساس محرومیت اجتماعی بیشتری در بین یک گروه و قومیت وجود داشته باشد، باعث می شود این گروه تعاملات اجتماعی ضعیف تری در مقایسه با بقیه گروه ها و قومیت ها داشته باشند و به تبع آن میزان همسازی اجتماعی این گروه یا قومیت کاهش پیدا می کند.

درباره جامعه افغانستان و طبق نظریه تد رابرت گر می توان گفت اگر در بین قومیت خاصی در کشور افغانستان احساس محرومیت بیشتری وجود داشته باشد، اعضای آن قوم همسازی کمتری از خود به نمایش می گذارند و گرایش اندک به همسازی اجتماعی بین قومی دارند. از سوی دیگر می توان گفت احساس محرومیت اجتماعی، میزان سرمایه اجتماعی هر کدام از این گروه ها را کاهش می دهد؛ یعنی اگر این قومیت ها و گروه ها احساس محرومیت بیشتری داشته باشند، اعتماد اجتماعی آن ها نیز کاهش پیدا می کند و گرایش کمتری به مشارکت اجتماعی از خود نشان می دهند و به تبع آن احساس تعلق کمتری در خود می پروراندند؛ پس می توان گفت احساس محرومیت نسبی هم به صورت مستقیم بر همسازی اجتماعی بین قومی در افغانستان تأثیر دارد و هم به صورت غیرمستقیم از طریق شاخص ها و مؤلفه های سرمایه اجتماعی بر همسازی اجتماعی تأثیر دارد. همچنین با توجه به مرور پیشینه تحقیق می توان گفت متغیرهای

زمینه‌ای زیادی بر همسازی اجتماعی و سایر متغیرها تأثیرگذار هستند. با توجه به مرور نظریه‌ها و چارچوب نظری، مدل نظری زیر ترسیم شد (شکل ۱).



شکل ۱- مدل نظری پژوهش

بر این اساس فرضیه‌های پژوهش به شرح زیر هستند:

- ۱. بین فاصله اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۲. بین حمایت اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۳. بین بی تفاوتی اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۴. بین مدارای اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۵. بین تعلق اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۶. بین مشارکت اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۷. بین احساس محرومیت نسبی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.
- ۸. بین اعتماد اجتماعی و همسازی اجتماعی رابطه معنادار وجود دارد.

۳. روش تحقیق

روش تحقیق از نوع پیمایش و مقطعی است. جامعه آماری این پژوهش تمامی افراد

بزرگسال در بازه سنی ۲۰ تا ۵۰ سال شهر کابل بودند که از چهار قوم عمدۀ و بزرگ پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک بودند. براساس سرشماری شهر کابل در سال ۱۳۹۶، تعداد افراد این شهر ۳۹۶۱۴۸۷ بوده است که حدود ۵۰ درصد از این افراد را افراد بیشتر از بیست سال تشکیل می دهند. طبق داده های خام، پشتون ها ۳۶ درصد، تاجیک ها ۳۱ درصد، هزاره ها، ۱۲ درصد، ازبک ها ۹ درصد و سایر اقوام ۱۲ درصد را تشکیل می دهند. در تحقیق حاضر، نمونه گیری براساس نمونه گیری تصادفی چندمرحله ای یا نمونه گیری خوشه ای چندمرحله ای انجام گرفته است. حجم نمونه با استفاده از فرمول کوکران و براساس خطای ۰/۰۳، ۱۰۵۵ نفر تعیین شد. برای تحلیل اولیه داده ها از نرم افزار SPSS نسخه ۲۲ استفاده شد. برای استخراج تأثیر هریک از متغیرهای مستقل و واسط بر متغیر وابسته از آزمون معادلات ساختاری با نرم افزار AMOS نسخه ۲۲ کمک گرفته شد. برای سنجش همسازی اجتماعی از گویه های استاندارد مصطفی (۲۰۰۹) استفاده شده است که شامل ۲۰ گویه بود. برای سنجش حمایت اجتماعی از گویه های استاندارد فلیس که توسط ترابی (۱۳۹۳) ترجمه و اعتباریابی شده است و از ۲۱ گویه ساخته شده است، استفاده شده است. برای سنجش سه متغیر مشارکت اجتماع، اعتماد اجتماعی و تعلق اجتماعی از گویه های استاندارد هزارجریبی و لهراسبی، برای سنجش احساس محرومیت نسبی از گویه های استاندارد محسنی تبریزی و درویش ملا (۱۳۸۷)، برای سنجش متغیر مدارای اجتماعی و فاصله اجتماعی از گویه های استاندارد اکبرنیا (۱۳۹۴) و برای سنجش متغیر بی تفاوتی اجتماعی از گویه های حسنونند (۱۳۹۵) استفاده شده است. برای تعیین اعتبار سؤال های پرسشنامه از اعتبار صوری استفاده شد. در این زمینه پرسشنامه به صاحب نظران داده شد تا نظرهای خود را درباره سؤال ها مطرح کنند و پس از دریافت نظر آنها به اصلاح سؤال ها و گویه ها اقدام شد. برای پایایی گویه ها از شیوه بررسی همسازی (پاسخ فرد به یک گویه در مقایسه با هریک از گویه های دیگر مقیاس) یا همبستگی گویه به گویه استفاده شده است. بدین وسیله پایایی کل مقیاس با استفاده از آماره «آلفا» در مجموع در دو مرحله سنجیده شد: مرحله اول: نتایج حاصل از آزمون پایایی سؤال ها و گویه ها در آزمون

مقدماتی که با ۳۰ پاسخگو مصاحبه شد، باعث حذف، تغییر و تصحیح متن گویه‌ها در پرسشنامه شد؛ مرحله دوم: این مرحله به تحقیق اصلی مربوط است که پرسشنامه در بین ۱۰۵۵ نفر توزیع شد و دوباره آزمون پایایی انجام شد. نتایج این آزمون حاکی از این بود که همه شاخص‌ها از پایایی زیادی برخوردارند. نتایج این آزمون در جدول ۱ درج شده است.

جدول ۱- میزان آلفای کرونباخ

ردیف	شاخص	تعداد گویه	ضریب پایایی (آلفا)
۱	همسازی اجتماعی	۱۹	۰/۸۰۶
۲	اعتماد اجتماعی	۱۹	۰/۸۲۵
۳	مشارکت اجتماعی	۱۳	۰/۸۲۲
۴	تعلق اجتماعی	۱۱	۰/۸۲۹
۵	حمایت اجتماعی	۱۲	۰/۸۲۳
۶	احساس محرومیت نسبی	۸	۰/۶۶۲
۷	مدارای اجتماعی	۱۰	۰/۸۵۱
۸	فاصله اجتماعی	۶	۰/۶۸۳
۹	بی‌تفاوتی اجتماعی	۱۶	۰/۸۵۳

۴. یافته‌های تحقیق

یافته‌های توصیفی پژوهش نشان می‌دهد که ۶۸ درصد از پاسخگویان مرد و ۳۱ درصد زن بودند. از بین پاسخگویان، ۵۹ درصد مجرد و ۴۱ درصد متأهل بودند. از نظر تحصیلات، بیشتر پاسخگویان تحصیلات کارشناسی داشتند. از نظر سن، بیشتر پاسخگویان ۲۱ تا ۲۵ سال داشتند. از نظر قومیت، ۲۷۲ نفر (۲۵/۸ درصد) از قوم پشتون، ۲۹۱ نفر (۲۷/۶ درصد) از قوم تاجیک، ۲۰۶ نفر (۱۹/۵ درصد) از قوم هزاره، ۱۷۶ نفر (۱۶/۷ درصد) از قوم ازبک و ۱۱۰ نفر (۱۰/۴ درصد) از سایر اقوام بودند. یافته‌های توصیفی پژوهش درباره متغیر همسازی اجتماعی نشان داد میزان همسازی اجتماعی در بین پاسخگویان تحقیق در حد متوسط و بیشتر بوده است؛

یعنی بیشتر پاسخگویان که حدود ۹۹ درصد، از همسازی اجتماعی متوسط و بیشتر برخوردار بودند و کمتر از یک درصد همسازی اجتماعی کمی داشتند (جدول ۲).

جدول ۲- ویژگی‌های توصیفی نمونه پژوهش

متغیر	طبقات	فراوانی	درصد
جنسیت	مرد	۷۲۴	٪۶۸/۷
	زن	۳۲۹	٪۳۱/۳
وضعیت تأهل	مجرد	۶۲۲	٪۵۹/۰
	متأهل	۴۳۲	٪۴۱/۰
تحصیلات	زیر دیپلم	۴۸	٪۴/۶
	دیپلم	۲۷۲	٪۲۶/۱
	کاردانی	۱۵۹	٪۱۵/۲
	کارشناسی	۴۶۹	٪۴۵/۰
	کارشناسی ارشد	۸۴	٪۸/۱
سن	دکتری	۱۱	٪۱/۱
	۱۵ تا ۲۰ سال	۲۱۰	٪۲۰/۱
	۲۱ تا ۲۵ سال	۳۲۲	٪۳۰/۸
	۲۶ تا ۳۰ سال	۳۰۵	٪۲۹/۱
	۳۱ تا ۳۵ سال	۹۸	٪۹/۴
قومیت	بیشتر از ۳۵ سال	۱۱۲	٪۱۰/۶
	پشتون	۲۷۲	۲۵/۸
	تاجیک	۲۹۱	۲۷/۶
	هزاره	۲۰۶	۱۹/۵
	ازبک	۱۷۶	۱۶/۷
همسازی اجتماعی	سایر اقوام	۱۱۰	۱۰/۴
	کم	۷	۰/۷
	متوسط	۵۱۲	۴۹/۶
	زیاد	۵۱۴	۴۹/۸

جدول ۳ همبستگی میان متغیرهای مستقل و وابسته را نشان می‌دهد. چنانکه ملاحظه می‌شود، بین همه متغیرهای مستقل رابطه معناداری با همسازی اجتماعی وجود دارد. سه متغیر احساس محرومیت نسبی، بی تفاوتی اجتماعی و فاصله اجتماعی رابطه معنادار معکوسی با همسازی اجتماعی دارند و بقیه متغیرها یعنی اعتماد اجتماعی، مشارکت اجتماعی، تعلق اجتماعی، مدارای اجتماعی و حمایت اجتماعی رابطه معنادار مثبت و مستقیمی با همسازی اجتماعی دارند. میزان همبستگی و سطح معناداری در جدول ۳ به تفکیک آمده است.

جدول ۳- همبستگی بین متغیرهای مستقل با متغیر وابسته

اعتماد اجتماعی	مشارکت اجتماعی	تعلق اجتماعی	محرومیت نسبی	بی تفاوتی اجتماعی	فاصله اجتماعی	حمایت اجتماعی	مدارای اجتماعی
**/۰٫۸۳	**/۰٫۲۶۵	**/۰٫۲۱۲	**/۰٫۱۶۰	**/۰٫۱۷۷	**/۰٫۲۳۳	**/۰٫۴۱۴	**/۰٫۴۱۳

$$p < ۰/۰۰۱^{***} \quad p < ۰/۰۰۱^{**}$$

برای بررسی روابط علی بین متغیرها به صورت منسجم، کوشش‌های زیادی در دهه اخیر شده است. یکی از این روش‌های نویدبخش در این زمینه، مدل معادلات ساختاری یا تحلیل چندمتغیری با متغیرهای مکنون است. اعتبار یک الگو با استفاده از معیارهای نیکویی برازش بررسی می‌شود. خروجی نرم‌افزار هر شاخص در جدول ۴ ارائه شده است که حاکی از برازش خوب مدل با داده‌ها است. برای تعیین برازش مدل تحقیق به کمک تحلیل عاملی تأییدی، شاخص‌های برازش مختلفی در نظر گرفته شده است که در جدول ۴ نشان داده شده‌اند. هریک از شاخص‌های به دست آمده به تنهایی دلیل برازنده بودن مدل یا برازنده نبودن آن نیستند؛ بلکه این شاخص‌ها را باید در کنار یکدیگر و باهم تفسیر کرد. نسبت کای دو بر درجه آزادی یکی از بهترین شاخص‌های بررسی نیکویی برازش مدل، بررسی نسبت آماره کای دو بر درجه آزادی است. هرچند حد استاندارد برای مناسب بودن میزان این شاخص وجود ندارد، بسیاری

از اندیشمندان بر این عقیده‌اند که این شاخص باید کمتر از ۳ باشد. در نهایت، حد مناسب بودن باید با تشخیص محقق و براساس نوع تحقیق صورت گیرد (قاسمی، ۱۳۹۲، ص. ۲۵۳). در پژوهش حاضر این شاخص برابر با ۲/۶۲ است که میزان مطلوبی است.

شاخص میانگین مجذور خطاهای مدل (RMSEA) براساس خطاهای مدل ساخته شده است و همانند شاخص کای دو، معیاری برای بد بودن مدل است. براساس دیدگاه مک‌کالوم، براون و شوگاوارا^۱ (۱۹۹۶)، اگر مقدار این شاخص کوچک‌تر از ۰/۱۰ باشد، برازندگی مدل بسیار عالی است. اگر بین ۰/۱۰ و ۰/۵۰ باشد، برازندگی مدل خوب است و اگر بین ۰/۵۰ و ۰/۸۰ باشد، برازندگی مدل متوسط است. میزان این شاخص برای مدل این تحقیق برابر با ۰/۱۰ است؛ براین اساس از وضعیت برازندگی خوبی برخوردار است. شاخص GFI معیاری برای سنجش میزان خوب بودن مدل است و میزان بیشتر از ۰/۹ نشان‌دهنده مناسب بودن مدل استخراج شده با توجه به داده‌هاست. میزان این شاخص برای مدل به دست آمده برابر با ۰/۹۲ است. شاخص AGFI حالت تطبیق داده شده شاخص GFI با در نظر گرفتن میزان درجه آزادی است و معیار دیگری برای خوب بودن مدل است. چنانچه میزان این شاخص بیشتر از ۰/۹ باشد، حاکی از مناسب بودن مدل استخراجی با توجه به داده‌هاست. میزان این شاخص برای مدل به دست آمده برابر با ۰/۹۱ است. شاخص CFI نیز یکی دیگر از شاخص‌ها برای سنجش میزان خوب بودن مدل به دست آمده با توجه به داده‌هاست. چنانچه میزان این شاخص بیشتر از ۰/۹ باشد، حاکی از مناسب بودن مدل استخراجی است. میزان شاخص برای مدل به دست آمده برابر با ۰/۹۱ است. همچنین شاخص‌های دیگری برای نیکویی برازش مدل استفاده شده است که در جدول ۴ به آن‌ها اشاره شده است.

با توجه به برازش کلی مدل، نوبت به برازش جزئی می‌رسد. برای این منظور دسته‌ای دیگر از شاخص‌ها با عنوان شاخص‌های برازش جزئی در مدل‌سازی معادلات ساختاری بررسی می‌شوند.

1 . MacCallum, Brown & Sugawara

جدول ۴- شاخص‌های نیکویی برازش

معیارهای نیکویی برازش	نام شاخص	خروجی الگوی پژوهش
مقیاس‌های برازش مطلق	نیکویی برازش (GFI)	۰/۹۲
	نیکویی برازش اصلاح‌شده (AGFI)	۰/۹۱
مقیاس‌های برازش افزایشی	شاخص توکر-لویس (TLI)	۰/۸۹
	شاخص برازندگی تطبیقی (CFI)	۰/۹۱
	شاخص برازندگی فزاینده (IFI)	۰/۹۱
مقیاس‌های برازش مقتصد	ریشه میانگین مربعات خطای برآورد (RMSEA)	۰/۱۰
	کای اسکور به درجه آزادی (X^2*DF)	۲/۶۲
	شاخص برازش هنجار شده (PNFI)	۰/۶۳
	شاخص برازش تطبیقی مقتصد (PCFI)	۰/۶۰

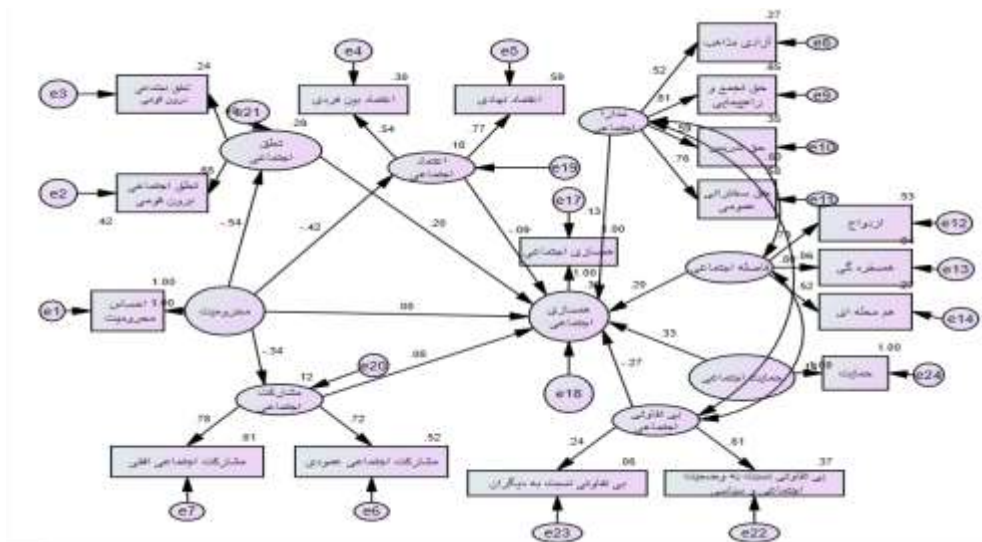
منظور به معناداری ضریب هر رابطه تعریف شده در مدل توجه می‌شود. در قسمت خروجی AMOS بخش دیگری از خروجی‌ها به معناداری این روابط رگرسیونی می‌پردازد که به شرح زیر است. همان‌گونه که در جدول ملاحظه می‌شود، احساس محرومیت نسبی تأثیر معناداری بر میزان همسازی دارد. تأثیر مستقیم احساس محرومیت نسبی بر میزان همسازی برابر با ۰/۰۰۴ است که تأثیر بسیار ضعیفی است، اما تأثیر غیرمستقیم احساس محرومیت نسبی بر همسازی اجتماعی برابر با ۰/۱۰۱- است؛ بر این اساس می‌توان گفت احساس محرومیت نسبی به‌طور مستقیم تأثیر معناداری بر همسازی اجتماعی ندارد؛ بلکه این تأثیر غیرمستقیم و از طریق متغیرهای دیگر یعنی مشارکت اجتماعی، اعتماد اجتماعی و تعلق اجتماعی است. تأثیر محرومیت نسبی بر این سه متغیر از شدت زیادی برخوردار است که این میزان برای مشارکت اجتماعی برابر با ۰/۳۳۹-، برای اعتماد اجتماعی برابر با ۰/۴۲۰ و برای تعلق اجتماعی برابر با ۰/۵۳۹ است. با نگاهی به تأثیر کل متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته می‌توان گفت دو متغیر حمایت اجتماعی و بی‌تفاوتی اجتماعی از تأثیر بیشتری برخوردارند؛ یعنی این دو متغیر تأثیر

مستقیم بیشتری بر میزان همسازی اجتماعی دارند. میزان تأثیر کل حمایت اجتماعی بر همسازی اجتماعی برابر با ۰/۳۲۶ و میزان تأثیر کل بی تفاوتی اجتماعی بر همسازی اجتماعی برابر با ۰/۲۷۴- است. همچنین دو متغیر فاصله اجتماعی و تعلق اجتماعی تأثیر زیادی بر میزان همسازی اجتماعی دارند. این میزان برای فاصله اجتماعی برابر با ۰/۲۰۲- و برای تعلق اجتماعی برابر با ۰/۲۰۱ است. با بررسی جهت تأثیر متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته می توان گفت دو متغیر احساس محرومیت نسبی و بی تفاوتی اجتماعی تأثیر معنادار معکوسی بر میزان همسازی اجتماعی دارند؛ یعنی اگر میزان احساس محرومیت نسبی و بی تفاوتی اجتماعی در جامعه مطالعه شده افزایش پیدا کند، میزان همسازی اجتماعی بین اقوام کاهش می یابد و برعکس، اگر میزان احساس محرومیت نسبی و بی تفاوتی اجتماعی در جامعه مطالعه شده کاهش پیدا کند، میزان همسازی اجتماعی بین اقوام افزایش می یابد. در جدول ۵ به جزئیات تأثیر مستقیم، غیرمستقیم و تأثیر کل متغیرهای مستقل بر متغیر وابسته اشاره شده است.

جدول ۵- ضرایب رگرسیون روابط در مدل

مسیرها	اثر مستقیم	اثر غیرمستقیم	اثر کل	سطح معناداری
احساس محرومیت اجتماعی ← همسازی اجتماعی	-۰/۰۰۴	-۰/۱۰۱	-۰/۱۰۵	۰/۰۰۰
مشارکت اجتماعی ← همسازی اجتماعی	۰/۰۸۴	-	۰/۰۸۴	۰/۰۱۷
اعتماد اجتماعی ← همسازی اجتماعی	۰/۰۸۶	-	۰/۰۸۶	۰/۰۲۹
تعلق اجتماعی ← همسازی اجتماعی	۰/۲۰۱	-	۰/۲۰۱	۰/۰۰۰
حمایت اجتماعی ← همسازی اجتماعی	۰/۳۲۶	-	۰/۳۲۶	۰/۰۰۰
مدارای اجتماعی ← همسازی اجتماعی	۰/۱۲۶	-	۰/۱۲۶	۰/۰۰۶
فاصله اجتماعی ← همسازی اجتماعی	-۰/۲۰۲	-	-۰/۲۰۲	۰/۰۰۰
بی تفاوتی اجتماعی ← همسازی اجتماعی	-۰/۲۷۴	-	-۰/۲۷۴	۰/۰۲۳
احساس محرومیت اجتماعی ← اعتماد اجتماعی	-۰/۴۲۰	-	-۰/۴۲۰	۰/۰۰۰
احساس محرومیت اجتماعی ← مشارکت اجتماعی	-۰/۳۳۹	-	-۰/۳۳۹	۰/۰۰۰
احساس محرومیت اجتماعی ← تعلق اجتماعی	-۰/۵۳۹	-	-۰/۵۳۹	۰/۰۰۰

متغیرهایی که در جدول ۵ با جزئیات کامل آمده‌اند، در نرم‌افزار ایموس به صورت مدل نیز آورده می‌شوند؛ یعنی نرم‌افزار ایموس از این قدرت برخوردار است که تأثیر هم‌زمان همه متغیرها را باهم و به صورت یک مدل آزمون کند و بسنجد. مدل زیر تأثیر مسقیم، غیرمستقیم و تأثیر کل متغیرهای پژوهش را به صورت هم‌زمان نشان می‌دهد (شکل ۲).



شکل ۲- نتایج آزمون مدل مفهومی پژوهش همراه با ضرایب

۵. نتیجه‌گیری و پیشنهادها

در همه کشورهای و اجتماعات بشری، وحدت و انسجام موجب شکل‌گیری فعالیت‌های مشترک برای رسیدن به اهداف و آرمان‌های ملی و مانع وقوع اختلاف‌ها و کینه‌توزی‌ها می‌شود. با توجه به اینکه جامعه افغانستان جامعه متنوع است و دارای هویت خاص فرهنگی اجتماعی است و از گروه‌های قومی و مذهبی زیادی تشکیل شده است، نیاز است توجه بیشتری نسبت به این موضوعات شود. کشور افغانستان همواره از سوی نیروهای ملی و فراملی

یا قدرت‌های بزرگ و ساختارهای قومی-قبیله‌ای زیر فشار بوده است و نیروهای ملی یا به اصطلاح سطح دولت ملی، فرصت و مجالی برای شکل و سازندگی نیافته است؛ بنابراین فضایی برای طرح همگرایی میان این کشور و به خصوص بین اقوام و گروه‌های مختلف به وجود نیامده است. درباره افغانستان و گروه‌های قومی و نژادی می‌توان گفت این گروه‌ها تجاربی همچون رنسانس، ظهور سرمایه‌داری جدید و توسعه طبقه متوسط و تحصیل کرده را از سرنگذرانده است، اما تنوع قومی، نژادی و مذهبی در آن یک واقعیت محسوس بوده است. برای زیست در این جامعه نیاز مبرم است که اقوام و گروه‌ها از قدرت تعامل و کنشگری نرم زیادی برخوردار باشند؛ یعنی این گروه‌ها و اقوام باید با هم همسازی اجتماعی داشته باشند و در کنار هم و باهم زندگی کنند.

نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که پاسخگویان به‌طور کلی دارای سطح متوسطی از همسازی اجتماعی (۴۹ درصد) هستند. با وجود مواردی از احساسات منفی به برخی فعالیت‌های انباشتگی و جذب، پاسخگویان از دستاوردهای بیشتر در دانش و درک فرهنگی و همچنین از توانایی همراهی با افراد دارای نژادها و پیشینه‌های قومی مختلف در جامعه خبر می‌دهند. به نظر می‌رسد این امر از نظریه آلپورت (۱۹۵۴) پشتیبانی می‌کند که ادعا می‌کند تعامل چندجانبه می‌تواند به نتایج مثبت منجر شود، اما کسانی که بیشترین بهره را از این تعامل می‌برند، این امر به وجود شرایط مناسب بستگی دارد. بدون سیاست‌های مثبت درباره همسازی اجتماعی، ممکن است تنش نژادی و واگرایی قومی شکوفا شود. طبق نظریه ارتباط بین‌گروهی آلپورت، به‌کارگیری سیاست‌های مطلوب درباره تعامل بین‌نژادی به احتمال زیاد به روابط مثبت قومی منجر خواهد شد. وحدت یا همسازی اجتماعی بین‌قومی ممکن است در جهت دستیابی به اهداف مشترک، همکاری بین‌گروهی و پشتیبانی مقامات، قانون یا عرف تحت وضعیت گروه مساوی قرار داشته باشد؛ به عبارت دیگر، نظریه ارتباط بین‌گروهی روشن می‌کند که اگر نتایج مثبتی از تعامل متقابل نژادی مدنظر باشد، شرایط محیطی که باعث افزایش کیفیت تعامل می‌شوند، به همان اندازه داشتن تماس بین‌فردی اهمیت دارند. همچنین نتایج پژوهش در این

مورد با یافته‌های نتایج تحقیق مصطفی (۲۰۰۹) هم‌راستاست.

در تحلیل دوم‌متغیره، متغیرهای اعتماد اجتماعی، مشارکت اجتماعی، تعلق اجتماعی، حمایت اجتماعی، احساس محرومیت نسبی، مدارای اجتماعی، فاصله اجتماعی و بی‌تفاوتی اجتماعی همبستگی معناداری با همسازی اجتماعی داشته‌اند و از بین این متغیرها، سه متغیر بی‌تفاوتی اجتماعی، فاصله اجتماعی و احساس محرومیت نسبی همبستگی معنادار معکوس و منفی با همسازی اجتماعی داشته‌اند. همچنین آزمون مدل‌سازی معادلات ساختاری نشان داد که سه متغیر حمایت اجتماعی، بی‌تفاوتی اجتماعی و فاصله اجتماعی بیشترین تأثیر را بر همسازی اجتماعی دارند. همچنین نتایج این آزمون نشان داد که تأثیر احساس محرومیت نسبی بر همسازی اجتماعی بیشتر به صورت غیرمستقیم هست. نتایج پژوهش هم‌راستا با یافته‌های پژوهش‌های مصطفی (۲۰۰۹)، بهشتی و رستگار (۱۳۹۲)، سرور و همکاران (۱۳۹۳) و کانامارو یوجی (۲۰۱۴) است؛ هرچند در این تحقیقات به بررسی رابطه یک یا دو متغیر با همسازی اجتماعی پرداخته شده است.

طبق نظر هارویتز (۱۹۹۱) می‌توان گفت برای کنترل و حل انواع مسائل اجتماعی در کشورهای مختلف و به‌خصوص کشورهای چندقومی ترویج همسازی اجتماعی بین اقوام در این کشورها از مهم‌ترین استراتژی‌هاست. درباره افغانستان و با توجه به ساختار قومی و قبیله‌ای نیز می‌توان گفت ترویج همسازی اجتماعی یکی از استراتژی‌های مطلوب برای دستیابی به وحدت ملی و انسجام اجتماعی در جامعه است. با توجه به اینکه ساختار قومی-قبیله‌ای جامعه افغانستان چالش‌های فراوانی را بر سر راه وحدت ملی و همسازی اجتماعی قرار داده است، کثرت قومیت در این کشور از یک سو و ناتوانی در حل و هضم این واقعیت و از سوی دیگر، زمینه مساعدی را در جهت گرایش‌ها و تعصبات افراطی قومی-قبیله‌ای خلق کرده است. از آنجاکه در افغانستان بیش از پنجاه گروه قومی با ساختار و خصوصیات مختلف زیست می‌کنند که به بیش از سی زبان صحبت می‌کنند، از لحاظ تعداد نیز هیچ‌یک از اقوام در آن دارای اکثریت نیستند که این ساختار مختلف قومی موجب ایجاد پیچیدگی و دشواری‌های

میان قومی، بی‌ثباتی سیاسی و اجتماعی و نبود امنیت در این سرزمین شده است؛ زیرا هیچ‌یک از اقوام عمده به‌تنهایی و بدون مشارکت دیگر اقوام گروه‌های قومی قادر به ایجاد نظم و ثبات سیاسی مشروع نیستند و نمی‌توانند به‌تنهایی نقش مشروع و فراگیر ملی را ایفا کنند. از سوی دیگر، وضعیت فعلی افغانستان را نیز می‌توان غیرمتمرکز و آنارشیک قلمداد کرد؛ زیرا حکومت مرکزی که بر همه جغرافیای افغانستان سلطه و حاکمیت داشته باشد، وجود ندارد. در عمل وضعیت آنارشی در آن حاکم است؛ به‌طوری‌که هرروز صدها نفر بی‌گناه نه‌تنها در ولایات و مناطق دوردست، بلکه در پایتخت این کشور جان خود را از دست می‌دهند. اقوام و افراد حاکم که قدرت را قبضه کرده‌اند، همواره در تلاش‌اند هژمونی خود را حفظ کنند و سایر بازیگران را تضعیف کنند و در صورت توان، آن‌ها را از مرکزیت قدرت به حاشیه برانند و یا کاملاً حذف کنند. در این کشور سال‌هاست قدرت در دست یک قوم یا اقوام خاصی است و در حکومت فعلی نیز قدرت در اختیار یک قوم یا حداکثر دو قوم پشتون و تاجیک قرار دارد؛ به‌طوری‌که نود درصد از قدرت و مناصب دولتی در اختیار دو قوم (تاجیک و پشتون) و به‌صورت خوش‌بینانه ده درصد از آن در اختیار اقوام دیگر (هزاره، ازبک و ...) قرار دارد. در این ارتباط می‌توان به نظریه دیوید مایر (۱۹۹۳) اشاره کرد. این نظریه‌پرداز بیشتر به متغیرهایی اشاره می‌کند که وجه سیاسی دارند و با قدرت و سیاست در ارتباط‌اند و تقسیم اقوام از قدرت ملی و فقدان نابرابری اجتماعی، نوع مذهب گروه‌های مختلف، میزان تعلق درون‌گروهی و برون‌گروهی، حمایت نهادی و منابع احساسی تعصب را عوامل تأثیرگذار بر همسازی و وحدت ملی می‌داند. برای جامعه افغانستان و گذار از وضعیت فعلی کاربست نظریه دیوید مایر برای کاهش و کنترل آسیب‌های موجود و تبدیل به وضعیت مطلوب پیشنهادی مطلوب است و می‌تواند آثار و پیامدهای مثبت متعددی با خود به همراه داشته باشد. با توجه به یافته‌های پژوهش و نظریه محرومیت نسبی تد رابرت گر (۱۳۸۸) می‌توان به این نتیجه دست پیدا کرد که در صورتی که اقوام و گروه‌های مختلف در ساختار سیاسی و اجتماعی افغانستان احساس محرومیت نداشته باشند، این امر به شکل‌گیری تعاملات و ارتباطات اجتماعی مطلوب بین

اقوام منجر می‌شود و طبق نظریه آلپورت (۱۹۵۴)، این ارتباطات و تعاملات زمینه همسازی اجتماعی اقوام و فقدان واگرایی اقوام را در پی دارند.

در پایان و با توجه به یافته‌های پژوهش چند پیشنهاد ارائه می‌شود؛ برای ارتقای همسازی اجتماعی پیشنهاد می‌شود از نخبگان، متخصصان و تحصیل‌کردگان گروه‌های قومی مختلف به‌عنوان مشاور عالی وزارتخانه‌های مختلف استفاده شود و از نظرخواهی این افراد درباره چگونگی توسعه هر کدام از ولایت‌ها و برنامه‌ریزی درباره ولایت‌ها بیشترین استفاده شود. همچنین پیشنهاد می‌شود از نخبگان، متخصصان و تحصیل‌کردگان گروه‌های قومی مختلف در سطح عالی سیاسی و مدیریتی کشور بیشترین استفاده شود. استفاده از فکر، توانمندی و خلاقیت‌های نخبگان گروه‌های قومی در اداره امور مناطق قومی و نیز در سطح ملی، یک ضرورت تلقی شود و عملی شود. سیاست‌گذاری‌ها باید به گونه‌ای باشد که تمام اقوام منطقه این احساس را داشته باشند که می‌توانند مانند دیگر اقوام از تمام امکانات و ظرفیت‌های کشور استفاده کنند و در قبال انجام‌دادن وظایفی که جامعه برای آن‌ها تعیین کرده است، از حقوق شهروندی برابر نیز بهره‌مند شوند.

کتابنامه

۱. احمدی، ح. (۱۳۸۳). *هویت، ملیت، قومیت*. تهران: توسعه علوم انسانی.
۲. احمدوند، ش. (۱۳۹۵). *زمینه‌های روان‌شناختی بنیادگرایی یهودی، فصلنامه سیاست*، ۴۶(۱)، ۳-۲۱.
۳. اکبرنیا، ا. س. (۱۳۹۴). *رابطه دینداری، مدارای اجتماعی با فاصله اجتماعی در بین مسلمانان و مسیحیان شهر تهران* (پایان‌نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد علوم اجتماعی). دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.
۴. انصاری، ف. (۱۳۹۵). *فشرده تاریخ افغانستان*. چاپ چهارم. کابل: انتشارات امیری.
۵. بهشتی، ص.، و رستگار، ی. (۱۳۹۲). *تبیین جامعه‌شناختی مدارای اجتماعی و ابعاد آن در بین اقوام ایرانی*. *فصلنامه مسائل اجتماعی ایران*، ۴(۲)، ۷-۳۸.

۶. ترابی، ز. (۱۳۹۳). بررسی رابطه حمایت اجتماعی با فرسودگی تحصیلی در دانشجویان دانشگاه پیام نور/برکوه (پایان نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد). دانشگاه پیام نور واحد ابرکوه، ایران.
۷. تمدنی، م. (۱۳۸۵). رابطه نگرش دینی و همسازی اجتماعی دانشجویان. فصلنامه روانشناسی تحولی، ۲(۸)، ۳۳۱-۳۴۰.
۸. چلبی، م.، و یزدانی نسب، م. (۱۳۹۰). بررسی تطبیقی-کمی اثر سیاست‌های قومی بر تضاد قومی و شیوه بروز آن ۲۰۰۴-۱۹۹۵، فصلنامه تحلیل اجتماعی نظم و نابرابری اجتماعی، ۳(۶۰)، ۴۷-۷۸.
۹. حسونوند، ر. (۱۳۹۵). بررسی رابطه بین احساس نابرابری و بی تفاوتی اجتماعی در بین شهروندان ۱۸ سال به بالای تهرانی (پایان نامه منتشر نشده کارشناسی ارشد علوم اجتماعی). دانشگاه الزهراء، تهران، ایران.
۱۰. دعاگویان، د.، و عبدالرحمانی، ر. (۱۳۹۶). نقش رسانه‌ها در گسترش درگیری‌های قومی مناطق مرزی ف. ا. استان آذربایجان غربی (۱۳۹۳). پژوهشنامه مطالعات مرزی، ۵(۳)، ۲۷-۵۶.
۱۱. دورکیم، ا. (۱۳۹۴). درباره تقسیم کار اجتماعی (ب. پرهام، مترجم). تهران: نشر مرکز.
۱۲. سرور، ر.، موسوی، م.، و باقری کشکولی، ع. (۱۳۹۳). تحلیل رابطه سرمایه اجتماعی و احساس همگرایی قومی در شهر ارومیه (مطالعه موردی: قوم کرد و ترک). فصلنامه نگرش‌های نو در جغرافیای انسانی، ۷(۲۵)، ۶۹-۸۶.
۱۳. شفایی، ا. (۱۳۹۸). چپ‌گرایی در افغانستان. کابل: نشر بنیاد اندیشه.
۱۴. فرهمند، م.، سعیدی مدنی، س. م.، و سهندی خلیفه کندی، م. (۱۳۹۴). مطالعه تطبیقی انسجام اجتماعی بین دو قومیت آذری و کُرد (مورد مطالعه: شهرهای سنندج و تبریز). فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۶(۱)، ۹۵-۱۲۲.
۱۵. قاسمی، و. (۱۳۹۲). مدلسازی معادله ساختاری در پژوهش‌های اجتماعی با کاربرد. تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
۱۶. قاسمی، ع. ا.، خورشیدی، م.، و حیدری، ح. (۱۳۹۰). همسازی هویت ملی و قومی در ایران و رویکرد اقوام ایرانی به وحدت ملی و حق تعیین سرنوشت. فصلنامه علوم اجتماعی، ۱۸(۵۵)، ۵۷-۹۲.
۱۷. گر. ر. ت. (۱۳۸۸). چرا انسان‌ها شورش می‌کنند (ع. مرشدی‌زاده، مترجم). تهران: پژوهشگاه

مطالعات راهبردی.

۱۸. مارزدن، پ. (۱۳۹۷). *افغانستان: اقلیت‌ها، منازعات و جستجو برای صلح* (ا. ر.، دانش، مترجم). کابل: نشر واژه.
۱۹. محسنی تبریزی، ع.، و درویش ملا، م. ح. (۱۳۸۷). *سنجش میزان احساس محرومیت نسبی و محرومیت نسبی ادراکی جوانان (مطالعه شهر تهران)*، نامه علوم اجتماعی، ۱۶ (۳۴)، ۷۳-۹۸.
۲۰. معدنی، س.، و قربانی ریک، ر. (۱۳۹۶). *عوامل اجتماعی مؤثر بر همزیستی گروه‌های قومی در تالش. فصلنامه علوم رفتاری*، ۳۲، ۱۳۹-۱۶۰.
۲۱. ملکی، ح. (۱۳۸۶). *همبستگی اجتماعی در گروه‌های قومی: مطالعه موردی استان گلستان. فصلنامه مطالعات راهبردی*، ۱۰ (۳۵)، ۱۲۳-۱۴۸.
۲۲. نقدی، ا.، احمدی، ا.، و سلطانی عزت، م. (۱۳۹۲). *بررسی جامعه‌شناختی میزان همگرایی قومیت‌های (فارس، ترک، لر) استان همدان. فصلنامه تحلیل اجتماعی نظم و نابرابری اجتماعی*، ۱۷ (۱)، ۱۳۱-۱۵۴.
۲۳. هزارجریبی، ج.، و لهراسی، س. (۱۳۹۰). *بررسی رابطه سرمایه اجتماعی با میزان هویت جمعی. جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۲ (۲)، ۱-۲۰.
24. Allport, G. W. (1954). *The nature of prejudice*. Reading, MA: Addison Wesley.
25. Blasko, I., & Zakharov, N. (2020). Mixed race and ethnicity in Sweden: A Sociological Analysis. In *the palgrave international handbook of mixed racial and ethnic classification* (pp. 389-403). Cham: Palgrave Macmillan.
26. Ejobowah, J. B. (1997). Reflections on normative empirical approaches to ethnic accommodation. *Journal of Contemporary African Studies*, 15(2), 219-236.
27. Ewans, M. (2002). *Afghanistan: A short history of its people and politics*. New York: Perennial.
28. Graham, S. (2018). Race/ethnicity and social adjustment of adolescents: How (not if) school diversity matters. *Educational Psychologist*, 53(2), 64-77.
29. Horowitz, D. L. (1985). *Ethnic groups in conflict*. California: University of California Press.
30. Horowitz, D. L. (1991). Irredentas and secessions: Adjacent phenomena, neglected connections. *International Journal of Comparative Sociology*, 33(1), 1-19.

31. Laurence, J. (2009). The effect of ethnic diversity and community disadvantage on social cohesion: A multi-level analysis of social capital and interethnic relations in UK communities. *European Sociological Review*, 27(1), 70-89.
32. MacCallum, R. C., Brown, M. W., & Sugawara, H. M. (1996). Power analysis and determination of sample size for covariance structure modeling. *Psychological Methods*, 1(2), 130-149.
33. Mustapha, R. (2009). Social integration among multi-ethnic students at selected Malaysian universities in Peninsular Malaysia: A survey of campus social climate. *Asean Journal of Teaching and Learning in Higher Education (AJTLHE)*, 1(1), 35-44.
34. Schetter, C. (2003, May 30). Ethnicity and the political reconstruction of Afghanistan. Paper Presented at *State Reconstruction and International Engagement in Afghanistan*. London School of Economics and Political Science.
35. Short Jr, J. F. (2018). *Poverty, ethnicity, and violent crime*. New York: Routledge.
36. Verkuyten, M., & Kinket, B. (2000). Social distances in a multi ethnic society: The ethnic hierarchy among Dutch preadolescents. *Social Psychology Quarterly*, 63(1), 75-85.
37. Yuji, K. (2014). Ethnic accommodation and democracy in multiethnic societies: Comparative study of Malaysia and Singapore. Paper presented at *the 23rd World Congress of International Political Science Association*, Montreal.